

ایستگاه راه آهن

(بعد از ظهر جمعه تمام اعضای خانواده آقای بشیر سر میز ناهار نشسته اند و در حال صرف ناهار با هم حرف می زنند)

آقای بشیر: بچه ها! یادتان هست که امروز ساعت پنج باید به ایستگاه راه آهن برویم. می دانید که عمو جان و زن عمو جان شما با قطار ساعت پنج از کویته می آیند.

خانم بشیر: بهتر است شما استراحت کنید، حالتان خوب نیست.

آقای بشیر: من خیلی دلم می خواهد که شخصاً برای استقبال برادرم بروم. از وقتی که دوا خوردم حالم خیلی بهتر شده است.

طاهر: پدر جان! سعید هم که می آید؟

پروین: پدر جان و نسرين چطور؟

آقای بشیر: چنانکه از نامه عمو جان پیدا می شود، سعید و نسرين هم می آیند.

طاهر: پس من هم به ایستگاه می روم.

پروین: پدر جان! من هم.

خانم بشیر: شماها چطور می روید؟ در ماشین فقط چهار نفر می توانند بنشینند.

طاهر: مادر جان! شما نگران نباشید. موقع برگشت از ایستگاه من و پروین و سعید و نسرين می توانیم با تاکسی بیاییم.

(آقا و خانم بشیر همراه با طاهر و پروین وارد ساختمان ایستگاه راه آهن می شوند)

آقای بشیر: اول بفرمائید به اطلاعات مراجعه کنیم و بپرسیم که وقت دقیق ورود قطار چیست؟ طاهر جان! شما بروید از باجه بلیط فروشی چهار تا بلیط ورودی بخرید و ما در این میان اطلاعات لازم را بدست می آوریم.

طاهر: چشم پدر جان (می رود)

آقای بشیر: ببخشید آقا، ممکن است بفرمائید چلتن از کوپته گی و کجا می آید؟

تاخیر که ندارد؟

مامور اطلاعات: نخیر آقا، سر وقت می آید. درست ساعت پنج وارد سکوی شماره چهار می شود. قطار مسافربری ممکن است گاهی تاخیر داشته باشد ولی رفت و آمد قطار سریع السیر معمولاً خیلی مرتب است.

خانم بشیر: آقا این قطار در ایستگاه راه آهن چند دقیقه توقف دارد؟

مامور اطلاعات: نیم ساعت

آقای بشیر: آقا! خیلی متشکرم

خانم بشیر: ترن نزدیک است برسد، بهتر است همین جا بمانیم.

(صدای سوت قطار شنیده می شود و پس از یک دو دقیقه قطار وارد ایستگاه می شود و به تدریج از حرکت باز می ایستد)

طاهر: پدر جان! به آنجا نگاه کنید. عمو جان از پنجره واگن شماره هشت دست تکان می دهند.

(طاهر در حالی که پیش می رود و صدا می کند)

عمو جان، عمو جان، سلام عمو جان

(آقا و خانم ظهیر و بچه ها از قطار پیاده می شوند)

آقای ظهیر: (در حالی که آقای بشیر را به آغوش می گیرد) سلام برادر جان.

حال شما چطور است؟ سلام زن برادر.

آقای بشیر: حالم خوب نبود ولی شماها را که دیدم خوب شد.

خانم بشیر: خوش آمدید. چشم ما روشن. مدت ها است که چشم به راه شما بودیم.

خانم بشیر: سلام برادر جان، سلام زن برادر جان، خاطر جمع باشید، تا وقتی کہ ما را بہ زور از خانہ بیرون نمی کنید، ما میہمان شما ہستیم۔
(ہمہ می خندند)

آقای بشیر: طاہر جان! لطفاً باربر را صدا کنید و ہمانطور کہ قرار است ما با ماشین می رویم و شما با خواہران و برادران با تاکسی بیایید۔
طاہر: چشم پدر جان، خیالتان راحت باشد۔
(ہمہ می خندند و بہ طرف خانہ حرکت می کنند)

(دکتر آفتاب اصغر)

فرہنگ

ایستگاہ راہ آہن : ریلوے اسٹیشن	اعضای خانوادہ : افرادِ خاندان
قطار : ٹرین، گاڑی	شخصاً : ذاتی طور پر، بذات خود
پیدا می شود : ظاہر ہوتا ہے	موقع برگشت : لوٹنے وقت، واپسی پر
باتاکسی : ٹیکسی کے ذریعے سے	وقت دقیق : ٹھیک وقت
باجہ بلیط فروشی : ٹکٹ گھر کی کھڑکی	بلیط ورودی : پلیٹ فارم نمٹ
تاخیر کہ ندارد : لیٹ تو نہیں ہے	سروقت می آید : ٹھیک وقت پر آرہی ہے
سکوی شمارہ چہار : پلیٹ فارم نمبر چار	قطار مسافربری : پنجر ٹرین
قطار سریع السیر : ایکسپریس ٹرین	زن برادر : بھابی
صدای سوت : سیٹی کی آواز	باربر : قلی، بوجھ اٹھانے والا
از حرکت باز می ایستد : ٹک جاتا ہے	پنجرہ : کھڑکی

